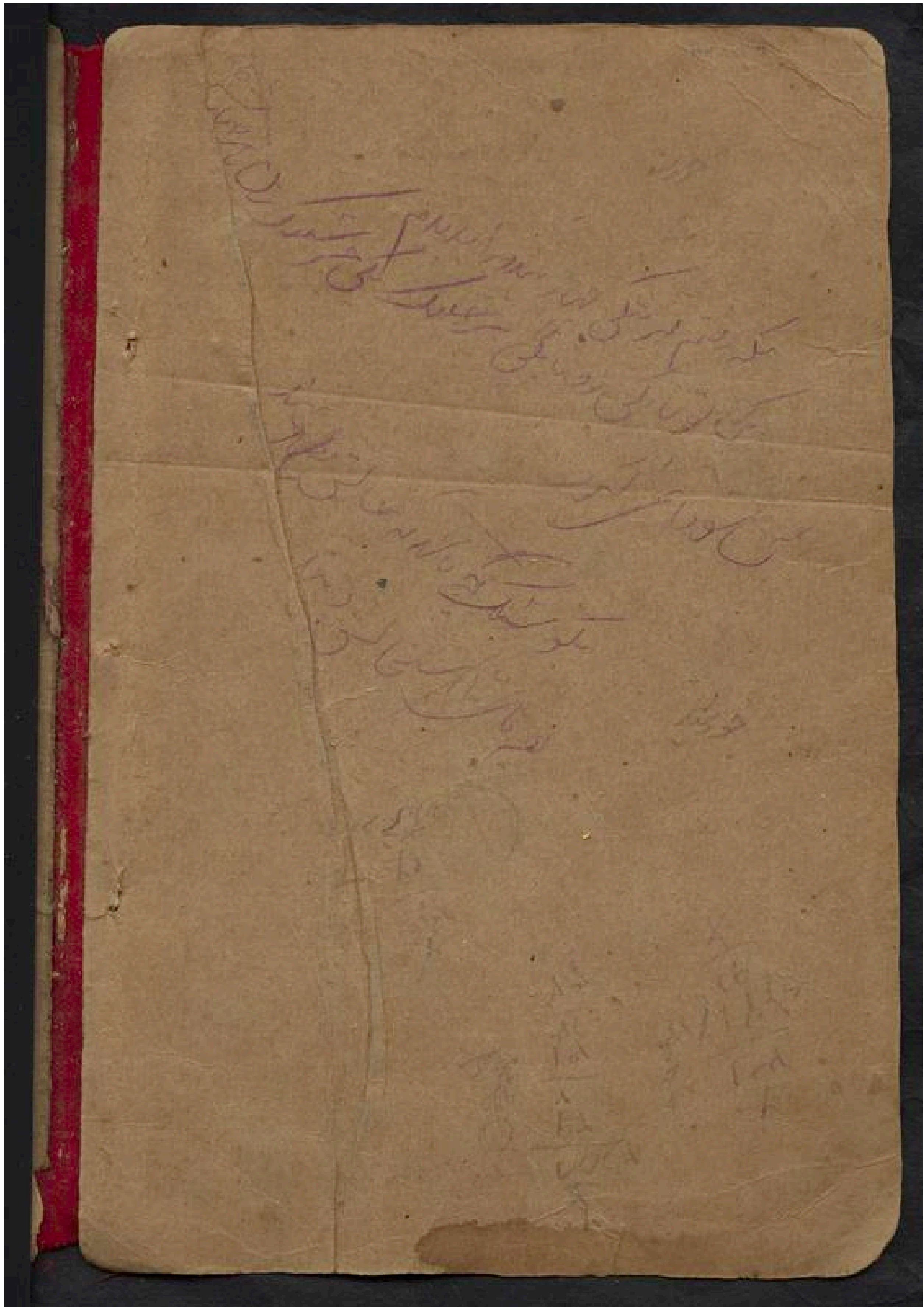






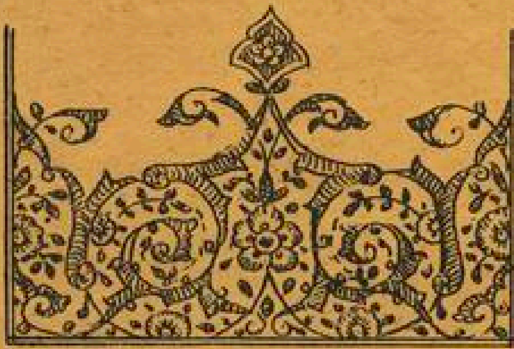
لنثبت به فؤادك ورتلناه ترتيلا

حسب الفرمان واجب الاذعان سلطان معظم و خاقان مفخم مالک رقاب الامم خلیفه
شجعان سلمین با تخت و تاج و نگین حضرت سراج الملة والدین خلد الله ملکه و سلطانه

این کتاب مستطاب نویاب
کامل المتن بالنظم و شامل الشرح فی الفهم المحشی
بعمدة التجوید المسمی به زبدة التجوید بعد از تحقیق و تدقیق
منظور نظر کیمیا اثر شده جهت روح پر فتوح حضرت ضیاء الملة والدین
مرحوم مغفور جنت مکان خلد آشیان

که قبله گاه پادشاه ذی شان زمان میباشند مخصاً فی سبیل الله طبع و وقف گردید
باهتمام تمام و سعی مالا کلام راجی رحمت المنان حاجی عبد الخالق خان سر طبع افغان

در مطبع دار السلطنه کابل از نو بطبع رسید



بسم الله الرحمن الرحيم

مستعینم یا الهی در معانی وبیان

هم بذاتت هم باوصاف ای کریم مستعان

گرچه عصیانم ونسیانم فزون ست ازمیزان

رحمتت اکثر بود از جرم ما در هر زمان

بیان قصد خود باستعانت نام خدای که رحمن ورحیم ست

مستعینا یعنی شروع میکنم در

قد ترکش اشرع فی بیان قصدی

وثانی عام الورود خاص القصد

جمال که اول خاص الجنس عام

وجمال. الرحمن والرحیم از صفات

جمیع صفات کمال از نعوت جلال

اسم مضاف الله علم ذات که موصوفست

بای تجرید ای استعانت

الله اسم ذات

اسما صفات

۱ گرچه غرقم در گنه دارم امید از لطف تو
زانکه خود فرموده لا تقنطوا بر عاصیان

۲ مر ترا حمد است از عرش معلی تا ثری
در زمین و آسمان از جن و انس و قدسیان

۳ پس درود بیشمار و هم سلام بیعدد
بر محمد مصطفی آن خاتم پیغمبران

۴ هم بر آل و هم بر اصحاب و جمیع التابعین
هم برای مقربین و هم جمیع قاریان

بعد ازین مذکور میدارم امید از لطف رب

نظم کردن حاصل تجوید را نظم عیان

٢ مولدم دولانه است و کسب علم از عرب

مسکنم در شهر کابل مسجد شاهی معان

٣ نیکنامم با محمد شد مرکب از دو نام

گفتیم فرزند حاجی قوم تاجک بیگمان

٤ وقت طفلی با پدر رفتم سوی بیت الحرام

والدم مرحوم شد من گشتم از بیچارگان

چاره‌ساز بیکسان از فضل بی‌پایان خود

کرد توفیقم رفیق و هم شفیق عالمان

در حریم محترم یعنی که در ام القری

مدت ده سال بودم مستفید از عاکفان

گاه بودم در مطاف و گاه در کوه صفا

گه بمروه میدویدم بر طریق ساعیان

گاه در باب السلام و گاه در باب النبی

گه ندیم درس علم اهل آن عالی مکان



مطاف چهار طرف بیت الله وسط مسجد حرام که بسته دیوارهای بیت الحرام که خاص شد و برای طواف — صفا و مروه بجانب حجر الاسود و دروازه بیت الله بیرون مسجد و در میان هر دو حاجیان گرده از احکام حج و عمره فارغ شوند

باب السلام و باب النبی هر دو دروازه اند از جمله دروازهای مسجد الحرام

گاه میبودم بمکه گه به بطحا میشدم
گه بصحرای مدینه درمیان راکبان

در مدینه بودمی در روضه وقتی در بقیع
گاه در کوه احد گه در قبا با زایران

چون قرا آتم بسبعه ختم شد ماه صیام
درمیان روضه پیغمبر آخر زمان

چهارده باشد روایت چون قرات سبعه شد
حفص و شعبه هر دو راوی عاصم از کوفیان

در هزار و سه صد و نه شد سند حاصل مرا

از طفیلِ خادمانِ آن دلیلِ گمرهان

ز اشتیاقِ دوستان و خانه و اهل و عیال

از حرم بیرون شدم صد آه و افسوس و فغان

چون بکوهستان رسیدم بر سرم سودا رسید

آستان بوسِ ضیاء الملة و دین از شهان

از قوی در فعل آمد آنچه در سر داشتم

آستان بوسِ جنابش را نمودم آن زمان

له در سنه هزار و سه صد و نه [illegible] سبب خروج و اخراج از قصبه باندہ بود که [illegible] ابراهیم [illegible] مصری همراه او اهل و عیال و اطفال خود آنکه [illegible] روانه حرمین شده بود و [illegible] همراه او شان [illegible] بیان [illegible] الله علیه و سلم [illegible] رمضان [illegible]

له از آنجا رخصت [illegible] بسیار [illegible] سودا بسرم زد که از آستان بوسی حضرت ضیاء الملة والدین باید که [illegible]

له یعنی در خاطر گذر [illegible] امر وقت و پادشاه زمان خود [illegible] باز در فعل کنم

له بودن شی در قوة آن است که امکان وجود خارجی داشته باشد لیکن در وجود نیامده باشد در فعل آمدن وجود شدن [illegible] در خارج در کنار [illegible] آستان شاه در وقت سودا بالقوة بود در فعل آمد و بحضور رسیدم بالفعل شد

از شرفیابِ حضورِ خادمانِ حضرتش
لطف و احسان شد عطا بر کمترین علیجان

از عنایاتِ ضیاءالدین امیرِ بی‌نظیر
شد مرا قاری لقب اندر میانِ عالمان

از پی تعلیمِ تجویدِ کلامِ لایزال
سرفرازی یافتم در اهلِ خود با همقران

چونکه هجرت در هزار و سه صد و نزده رسید
ارجعی آمد بسمع آن شه عالیمکان

لطف و احسان و بخشش فرمودند

دین و ملت در لغت و شریعت هر دو
یک معنی دارند پس از [illegible] لازم
پادشاهی [illegible] فرموده بمدرسه برای تعلیم [illegible]
مقرر نمودند

جهت تعلیم تجوید قرآن کریم معین شدم
و تنخواه معقول و مناسب عطا فرمودند که
تا حال همان تنخواه مذکور سالانه [illegible]



یعنی [illegible] وکاست امیر
حضرت ضیاءالملة والدین [illegible]
در سنه مذکوره داعی اجل را [illegible]
گفت یعنی ارجعی الی ربک [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
رحلت نمودند انا لله وانا الیه
راجعون

چو ز صالح صدرِ عالی بر سریرِ سلطنت

شد مقرر صد هزاران شکر گردم این زمان

بر تمامِ اهلِ عالم فضل و احسانش رسید

تا خمیده شد رقابِ شامخانِ عاندان

در تضاعف باد دایم بر قرار و بر دوام

طول عمر و عدل حکم و فضل در اخلاق شان

نصرت و فتح و ظفر چون لازمِ عدلست و داد

هست فیروزی نصیبِ دولتِ افغانیان

اینچنین لطف و نزاکت در میان سلطنت
کس ندیده تا زمان حال در دور زمان
شوکت شاه ضیاء الدین و بیم تیغ او
گرچه گردیده سمر در جمله اطراف جهان
از بهار حسن خلق وجود و احسان شمات
نو گل کهسار کابل رشک بر تاتاریان
چون حبیب الله حبیب احمد و آل وی است
هم حبیب عالمان و حافظان و قاریان

١ بما نوشته است که الحق لطف

٢ بلی شوکت سلطنت و بیم تیغ اوشان در تمام عالم افسانه شده

٣ ظاهر است که در تاریخی یک شعار یونانیست



٤ ازین شدت محبت خدا و رسول اوست که زیادت مهربانی برین سه طایفه دارند

از عروجش صد هزاران حمد بر ما لازم است

باد دائم برقرار و هم ترقی در جهان

از بهارت شد بعالم ای سراج الدین رقم

فکر بکر من برون از پرده میخواهد نشان

من که باشم تا که وصف آن شه عالی کنم

بهتر آن باشد که سازم صنعت خود را بیان

صنعتم شد بر ملا تجوید قرآن مجید

در نهانم فهم معنی نیز میباشد عیان

۱ ح
[illegible] نسبتی با این چنین بشان
[illegible] از جمله [illegible] الاربن
[illegible] اهل اسلام [illegible]

۲ ح
بهار [illegible] روشنی [illegible]
[illegible] بودو [illegible]
[illegible] بدان چون نور

سراج را دید [illegible]
شان شد که عین شان [illegible]

۳ ح
ای قاری قرآن داب تو وصف شایان
نیست که عنوانی بلکه صنعت تو بیان قرآن
مجید است یعنی تجوید آن و دران ملکه تام
داری

۴ ح
در ظاهر قاری الفاظم
لیکن از فهم معنی هم
[illegible] نظم [illegible] کی که باعث از
[illegible] عنوان
[illegible]

نیست آسان نظم کردن معنی مقصود را
تا نباشد فهم اقوال عرب اندر جنان

آنچه در نظم بود نبود بغیر از مستند
هر کرا باشد ذکا و علم گیرد امتحان

نام کردم زبدة التجوید نظم خویش را
عون و توفیقش بود بر خالق کون و مکان

هست تجوید کلام حضرت حق فرض عین
نیز تحسینش بود مسنون و محبوب جهان

له ۱ تا در علوم عربیه دسترس نباشد اول معنی آن پیدا نشود پس اظهار آن بنظم مشکلست

له ۲ از خود چیزی نگفتم آنچه بیان شده مرجع آن وحی جلی است

له ۳ [illegible] درینجا [illegible] بر خالق است

له ۴ تجوید مصدر تفعیل است بمعنی [illegible] تحسین [illegible]

بعد مذکور آنچه میگویم مفصل میکنید

مخرج و وصف و وقوف حرف بر طالبان

ابتدا و ادغام و هم وصل و حرف مد

فهم موضوع و بیان حکم و غایت بر جهان

هست موضوعش حروف لفظ قرآن کریم

حکم تجویدش بود فرض از برای مومنان

غایتش تصحیح قرآنست و مامور بها

پس مرتب میشود بروی بهشت جاودان

مذکوره عبارت از تجوید حروف و معرفت وقوف است این جزری

یعنی حکم تجوید بیان میشود

یعنی در لغت بمعنی زیاده شده و در عرف از احوال جزری

آن چیز موضوع آن علم است که در علم بحث شود و در تجوید بحث از حروف لفظ قرآنی میشود

فرضیت حکم تجوید بیان شد و تا حال کسی از این علم خلاف و انکار نکرده

غایت شی آخر آن - و در عرف فایده که بر فعل فاعل مترتب شود و آن دخول جنت است

ذوقِ دیدارِ خداوند و محمد مصطفی

بعد حسنی شد زیاده معنی حسنی جنان

پس شروعش مخرج حرفست پس وصف و وقف

ابتدا و ادغام و رسمِ مصحف بعد ازان

حرف مدّ و همزه در وسطش همی سازیم بیان

تا که باشد بهره در تجوید بهر نحویان

سببِ نظمِ رساله هذا و تحفة الاطفال

قبلِ نظمِ خویش نظمِ تحفة الاطفال را

شرح کردم فارسی مفهوم و لفظش توامان

وابتدا - و بعدش همزهٔ وصل و ادغام

صفات عارضه - بعده وقف

پس ازان بیانِ مدّ - بعد ازان

یعنی اول مخارج و صفات لازم

تحت شرح

یعنی لذتِ دیدار پس از دخول

بهشت ... زیاده بران دیدار

چونکه خود کاتب نبودم وز کتابت بی نصیب
هم بدیدم کاتبان را عاری از اطوار آن

التجا بردم بنزدِ کاتبی کو حافظست
هم عمل دارد برسم و هم بعلمش نکته دان

تا که آرد نسخهٔ زان شرح در قیدِ قلم
کو بود مطبوعِ طبعِ طابعان ذی بیان

خاطرش مایل زنثر و راغب اندر نظم بود
گفت نظم اولی بود لاستمار کودکان

١ خود نویسنده نبودم و دیگران که اهل
قلم و نویسنده بودند هم چیزی از لوازم
مناسبت خبر نداشتند

٢ لاچار امید کردم در نوشتن آن
نسخهٔ بیکی که حافظ قرآن عظیم است و در
علم و عمل هم بی‌بدیل

٣ مطبوع مرغوب طبع چاپ طابعان
چاپ کنندگان ذی بیان صاحبان
قلم از ایشان التماس نسخهٔ یک نسخه
کردم مدعا آن بود که همان نسخه
در هر جا که باشد طبع شود

٤ نظم داد و گفت
کرده این فقیر را یعنی
از نوشتن نثر ابا کرد

١ اسهل و احلی و اعذب در طبیعتها بود
نیز خطش سهل می باشد برای حافظان

٢ تا کن از ممکن بود گفتم من دشوار نیست
نظم کردم تحفه را وین نظم را بسپاران

٣ نسخ گردید این حروف و در نجیش عیبهاست
عفو در عقبی نما یارب و ستر اندر زمان

٤ نظمش از فکر قصیر و رسمش از حید علی
ربنا کن از لقایت هر دو را ناظران

بیانِ مخارجِ اصولِ حروفِ قرآنی بخلافِ فرعی که آن فرعِ مخرجِ اصول ست

٢
شد مخارج هفده بر قولِ خلیلِ نحلیل
کان بود مختارِ اکثر نحویان و قاریان

٣
پس حروفِ جوفی و مد مخرجش جوف و هواست
میشود مفهوم از لفظش برای عاقلان

٤
همزه و ها اقصای حلق و عین و حا وسطش بود
غین و خا ادنای او قافست از اقصای زبان



پس ز کاف است و جیم و شین و یا وسطش بود

در سه مخرج کام بالا شد شریک بی زبان

جانب اقصا و ضاد است حرف مستطیل

هم ز پس اضراس واز ایسر بود اسهل و روان

هم ز یمنی میشود خارج ولکن شد عسیر

از دو جانب نیز میگردد ادا اعسر از آن

مخرجش معلوم کردی وصف خاص مستطیل

کن تمیز ضاد و ظا گفتم دلیلش را بدان

مخرج قاف از کام [illegible]
مخرج جیم و شین و یا وسط زبان
یعنی مخرج کام بالا شریک است با وسط زبان
مخرج ضاد دو [illegible] کنار زبان است [illegible]
همراه اضراس و ضاد حرف مستطیل است یعنی
مخرج ضاد کنار زبان است [illegible]
که با اضراس برابر شود و اضراس [illegible]
و طواحن و نواجذ را گویند و ادای این حرف
از جانب چپ آسان است

یعنی [illegible] از جانب راست عسر [illegible]
از جانب راست هم ادا میشود ولکن [illegible]
از جانب [illegible]
و از هر دو جانب [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
جانب اقصای زبان [illegible]
مخرج ضاد [illegible]
[illegible]

لام از اَنایش بود تا انتهایش میرسد
از طرف نون است و را مایل بظهرش ای جوان

۲

طا و دالِ مهملات و تای فوقی میشود
خارج از عُلیا الثنایا ایضاً از نوک زبان

۳

زا و سین و صاد مشهور اند با حرفِ صفیر
هر سه از تحتِ ثنایاست با طرفِ لسان

۴

ثا و ذال و ظا ندارد مخرجی غیر از طرف
از لسان و از ثنیات علیای ای جوان

۱ مخرج لام بعد از مخرج ضاد [illegible]

۲ مخرج طا و دال مهملتین و تای [illegible]

۳ مخرج زای معجمه و سین و صاد مهملتین [illegible]

۴ مخرج ثای مثلثه و ذال معجمه [illegible]

مخرج فا از لب زیر و ثنایای علیاست
از دو لب واو است و با و میم نزد عارفان

میم و نون غنه در خیشوم میگردد تمام
پس بیان وصف هر یک میکنیم بر سامعان

بیان صفات لازمه حروف قرآنی که لازم آنهاست و از سقوط آن غلطی در اصل حرف پیدا میشود

جهر و رخو و استفال و انفتاح و مصمته
میشود معروف از دانستن اضداد آن

ثنایا جمع ثنیه ... و دو عدد از آن ثنیتین گویند چون کلمه علیا صفت ثنایا شد مراد همان ثنیتین علیتین مذکور بیان است که طرف سر دو ثنایای بالا و بطن لب زیرین مخرج فا است و مخرج واو و با و میم دو لب است لکن با انفتاح بر دو لب واو ادا میشود و در اتصال ... ب با و میم ادا میشوند

مخرج غنه میم و نون در حال اظهار غنه خیشوم است یعنی بن بینی و مخرج میم و نون در وقت عدم اظهار غنه معلوم شد که دو لب است از میم و کنار زبان از نون

مراد از صفات در اینجا کیفیت ... است ... [illegible]

تا و ثا و حا و خا و سین و شین و صاد و فا

کاف و ها این جمله مهموسند مشهور و عیان

همزو با و تا و جیم و دال و طا و قاف و کاف

شدت از اوصاف ایشان است و رخوه ضد آن

شد توسط در میان حرفهایش لن عمر

هفت علوی خص ضغط قظ بود ای شاعران

صاد و ضاد و طا و ظا هر چار آنها مطبقه

فر من لب جر فصای مذلقند ای سالکان

با صفیر طیر دارد شبه زا و سین و صاد

حرفهای قلقله قطب جد ابدای بیان

۲

شد تفشی وصف شین و ضاد حرف مستطیل

لام و را شد منحرف جعظش برای واعیان

۳

پس بود را قابل تکرار و اخفایش وجوب

علم این وصفست لازم از برای کسان

۴

بیان حروف مد و لین و احکام آنها و اقسام هر یک و تقسیم مد فرعی

۱ لین و مد را گفتم اندر تحفه بالتفصیل و

بازمیگویم مکرر از برای شایقان

۲ واو و یای ساکنه بعد از زبر لین اند و پس

حرف مدّ واوی ست حالِ سکون ای اوصفان

۳ شکلِ ماقبلش گر از جنبش بود بعدش سبب

لازم ست و واجبست و جایز ست احکام آن

۴ پس بود مد لازم از ساکن پس لازم بود

در قرارت طول مدش ز اتفاق قاریان

١ واجبست ار همزه آید بعد از ان مد متصل

در مثالش جا رکم رشنوید از تالیان

٢ مد و قصرش شد روا گر همزه آید منفصل

بعد از ان مد یا سکونِ عارضی بر وقفهان

٣ هر سه را گفتم روا اندر میانِ منفصل

یعنی اندر سبعه تفصیلش بجواز قاریان

٤ یا که مبدل حرف مد از همزه آید بعد از ان

شد بدل نامش و مدش آمده از مصریان

نکند باریکی صفت عارضی دائم است مثلا حروف مد قبل از بین دانسته شد که مد صوت ... حرف دیگر است

فایده منحصر در حقیقت لزوم و وجوب و جواز

کردم این تفصیل را اینجا برای طالبان

هم برای حافظان و عالمان و داریان

تا که از اجمال اقوالم به تفصیلش رسند

در تعرض گوشه گیرند از میان مالکان

بیان صفات عارضی حروف قرآنی

حرفهای مستفل باریک میباشد مدام

حرف مدی تابع اصل است در هر صفت آن

١ حرف استعلا مفخّم میشود بی اختلاف
گشته تفخیم حروف مطبقه اقوی ازان

٢ لام در الله و اللهم بعد از فتح و ضم
آمده تفخیم و ترقیقش بود خسر و زیان

٣ را مرقق میشود در کسر و بعد از کسر نیز
گر بود موصول و لازم رای ساکن بعد ازان

٤ حرف علوی هم نباشد بعد ازان را متصل
ورنه میگردد مفخّم خلف فرق از کسر آن

شد بیانِ قلقلـه در حرفِ ساکن مُتّبع
در سکونِ وقف اکثر باشد و اَبیَن ازان

بیانِ نونِ ساکنه و تنوین و میمِ ساکنه و احکامِ آنها

چار حکم از نونِ ساکن هم ز تنوین آمده
قلب و اظهار ست و ادغام ست و اخفا در میان
قلبِ هر یک میشود با میم مخفی قبلِ با
در حروفِ حلق اظهار ست نزدِ مظهران

درحروف یرملون ادغام شان آمد دوقسم
هست درینمو بغنه نی بکن ای کاملان

میشوند اخفا بباقی از حروف ای هوشمند
میم ساکن را سه حال آمد بیان از متقنان

میشود ادغام در مثلش و اخفا نزد با
درحروف باقی اظهارست در یمعش رسان

بیان وقف و ابتدا و اقسام و احکام آنها

بعد تجوید حروف از علم اشیای ضرور
فهم وقف و ابتدا لازم بود بر شارحان

۱ تا که تصویرِ حروفِ منزل آید در خیال
پس بود اخذش محقق از شیوخِ محسنان

۲ شد وقوف از اضطرار و اختبار و اختیار
قطعِ صوت از بهرِ راحت در تنفس کن بیان

۳ تام و کافی حسن شد اختیاری با قبیح
زین چهار اقسام باشد وقفهای قاریان

۴ هر سه اول باشد اندر آخرِ قولِ مفید
درمیانِ جمله میباشد قبیح ای فارسان

نیست جائز غیرِ حالِ ضطرار و خستبا

وان سه اندر اختیار آمد جوازش بیگمان

پس اگر نبود تعلق یا که باشد معنوی

ابتدا در هر دو صورت آمد از مابعدِ آن

وقفِ اول تام باشد وقفِ ثانی کافیست

ور بود لفظی تعلق ابتدا کن قبل از آن

تامِ وقفش شد حسن گر آخرِ آیت بود

ابتدایش نیز میگردد حسن بیتر از آن

تتمه در تفصیل وقف و ابتدا و بیان حرکات
همزهٔ وصل در اول ساکن و سقوط آن در درج

ابتدا از همزهٔ وصل آمده فعل ضم
گر بود مضموم ثالث ورنه مکسورش بخوان

در مثالش اذکر و اضرب و اسمع گفتمت
تیز برخوان اِجتَنِب یا اُجتُنِب امثال آن

چون در اسما آید او مکسور میباشد مدام
مثل ابن امرء هم اثنته هم استان

لکن از مدخل لام آید بود همزش زبر
همچو الله الصمد از عالمین و عالمان

درمیان درج ساقط میشود بی اختلاف
ساکن مابعد و شکل قبل او بر حال آن

بیان ادغام مثلین و جنسین و قریبین

آمده ادغام در مثلین و جنسین اتفاق
از تمامی عالمان از قاریان و نحویان

لیک شرطش شد سکون اوّل و شکل دوم
بالزوم این دو حالت این دو را ای ناطقان

له در قریبین آمده ادغام جائز بی‌سخن
با دو شرط سابق اما بعض جای مدغمان

لو شد صغیرش وگر باشد محرک هر دو حرف
شد کبیرش وادغامش ز بصریان

لز باز دار اطباق حرف مطبقه در مستقل
تا نگردد داخل قوی در ضعیف ای عاقلان

لح در حروف مستفل ادغام علوی میشود
با بقای وصف علوی یا بغیر ای حافظان

میشود ادغام نون ساکنه در واو و یا
در دو کلمه نی بیک هم غنّه را در وی انجمن
باسکون ثانی و تحریک اوّل ممتنع
باشد ادغام اندرین اقسام نزد دیگران

بیان جزئیات روایت حفص که مروج ست

یبصط هر جا که آید بصطة از بعد خلق
حفص میخواند بسین این هر دو را ای زبان دان
همزه میگردد مسهّل ای بلفظ اعجمی
گر بیاید همزه مستفهمی دیگر بران

۱
هم اماله میشود در لفظ مجریها یقین

۲
ها شود اشباع اندر کلمهٔ فیه مهان
باسکون های الفه آمده ای هوشمند
این چهار از جزئیات حفص شد از کوفیان

بیان سکتهٔ حفص که در قرآن کریم چهار جا
ثابت است فقط و زیاده بران لحن و خطاست

۳
سکته اش در کهف و در یس و در و بل است و لا
باالف در کهف و یس است نزد واصلان

در میان نون من هم لام بل در ویل ولا

غیر ازین از وی نیامد سکتهٔ از ساکتان

بیان رسم خط مصاحف بقدر یکه

قاری را لازم ست دانستن آن مقدار

اتباع رسم در وقف ست وهم در ابتدا

آنچه مکتوب مصاحف باشد از عثمان بن

پس بدان آن لا ابود مقطوع اندر ده مقام

قبل ملجا هم آنه و تعبدوا ای ناظران

خداوند جل شانه

هست در سین و ثانی هود لفظ تعبدوا

نیز تشرکن ست و تشرکوا یدخلن ای کاتبان

قبل تغلوا هم تقولوا هم اقول آمد تمام

حرف ان از ما بود مقطوع در رعد ای جوان

گر بود مفتوح همزش نیست وجهی غیر وصل

عن زما مقطوع گردد گر نهو ابعدست از آن

قطع من تا در نساء و روم شد بی خلاف

شد خلاف از سوره اهل نفاق ای نکته دان

قطع ام من در نسا و فصلت هم ذبح است

درمیان توبه ام من اسس ای سابران

٢

حیث ما را قطع دان در این باشد اختلاف

وصل در نحل اتفاقست از تمامی راسمان

٣

در نساء و شعر خلفست و در احزاب نیز

قطع مال از هؤلاء و الذی هذا عیان

٤

نسبت وصل تحین اندر مصاحف میشود

لکن اندر وصل و قطعش نسبت تحقیق بیان

وصل کن کالوهم او وزنوهم را دو

پس بیانِ حالِ تا را بشنوید ای ماهران

بیانِ رسمِ تا که در نحو مشهور بها ست

لکن در قراءت رسمِ مصاحف رکن ست

وقفِ تا با تا شود گر در کتابت تا بود

ورنه ها میگردد اندر وقف نزدِ ماهران

رحمت اندر زخرف و اعراف و روم و هود و کاف

در بقره هم مثل نعمت تا نویسد کاتبان

[illegible]

رحمت در شش سوره مذکوره و نعمت فقط در بقره بتای مطوله نوشته بشود

تای نعمت که در یازده موضع مطول مکتوب است یک از آن در سوره بقره بیان شده و دو از آن در اخر سوره ابراهیم و سه از آن در اخر سوره نحل و یک در عقود لکن در موضع ثانی و چهار دیگر در عمران و لقمان و فاطر و طور در هر سوره یکی میباشد و غیر از این یازده موضع تای مذکوره بهای تحریر شده

در بقره یک دو با براهیم باشد سه نحل

در اخیرات این دو را ثانی عقود ای ابران

هم بلقمان و بعمران و بفاطر هم بطور

نعمت اندر یازده موضع تبادا ردنشان

لعنت اندر نور و عمران امرات با زوج خود

چون شود منسوب میباشد بتا مرسوم آن

سنت اندر فاطر و انفال و اخری غافر ست

معصیت در قد سمع این جمله ای سرور وان

تای لعنت در سوره نور و عمران مطول است و یک بعد از اسم زوج تای امرات مضاف باشد و تای امرات نیز بطول است و امرات العزیز و امرات فرعون

تای سنت در سوره فاطر و انفال مطول و در سوره غافر آخر است و تای معصیت خاص در سوره مجادله

کلمت وابنت بقیت فطرت وقرت عین
جنت اندر واقعه هم شجرت است اندر دخان

کلمت اندر وسط اعراف است و لفظ مختلف
در میان جمع و فردش ثابت کردم بیان

شمه گفتم در اینجا تا اگر گردی باخبر
نیست مقصودم تمامی رسم مصحف را بیان

بیان استعاذه و بسمله و نقل الفاظ
هر یک از انواع حکم و طور و محل آنها

خواندن بسم الله الرحمن الرحیم

شد تعوذ متبع جانا مباش از باسقان

نقل الفاظش ز نحل ست از تمامی صاحبان

جهر مخوانش اگر باشد بنزد تو مستمع

در صلوة و وسط دور خفاش کن در هر زمان

در قرات سنت آمد بسمله چون رسم شان

درمیان سوره مختاری تو ای اهل جنان

آیت رحمت بود وصلش نباشد با غضب

زان سبب ز تو ممنوع ست در بدو میان

درعوذ بالله خواندن تابع اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ... شود چنانکه الفاظش در سوره نحل مذکور گشته بوضع اعوذ ... فاستعذ و شرکن مشو یعنی هرگاه کسی استماع قرات ... را بلند بگو و در غیر نماز و غیر میان دور که درین دو محل خفیه است و در وقفکه مستمع نبود اختیار داری در جهر و خفی

دران ذکر شده صاحبان صحیح و سوره ایست در قرآن مجید که نحل ... نحل به برگ ... الحق نقل بردن چیزی از نیک ... پیروی کرده شده باشد

بهر تعدد تعوذ تتبع ست و بعضی واجب و نزد بعضی یعنی و نزد بعضی حق بسم الله الرحمن الرحیم خواندن در ابتدای سوره جایز ... سنت ست الا در سوره برات که در آن ممنوع ست بعلت ...

آیت رحمت با غضب وصلش نباید از آن رو ... خواندنش ممنوع ... یعنی بسم الله در میان برات ...

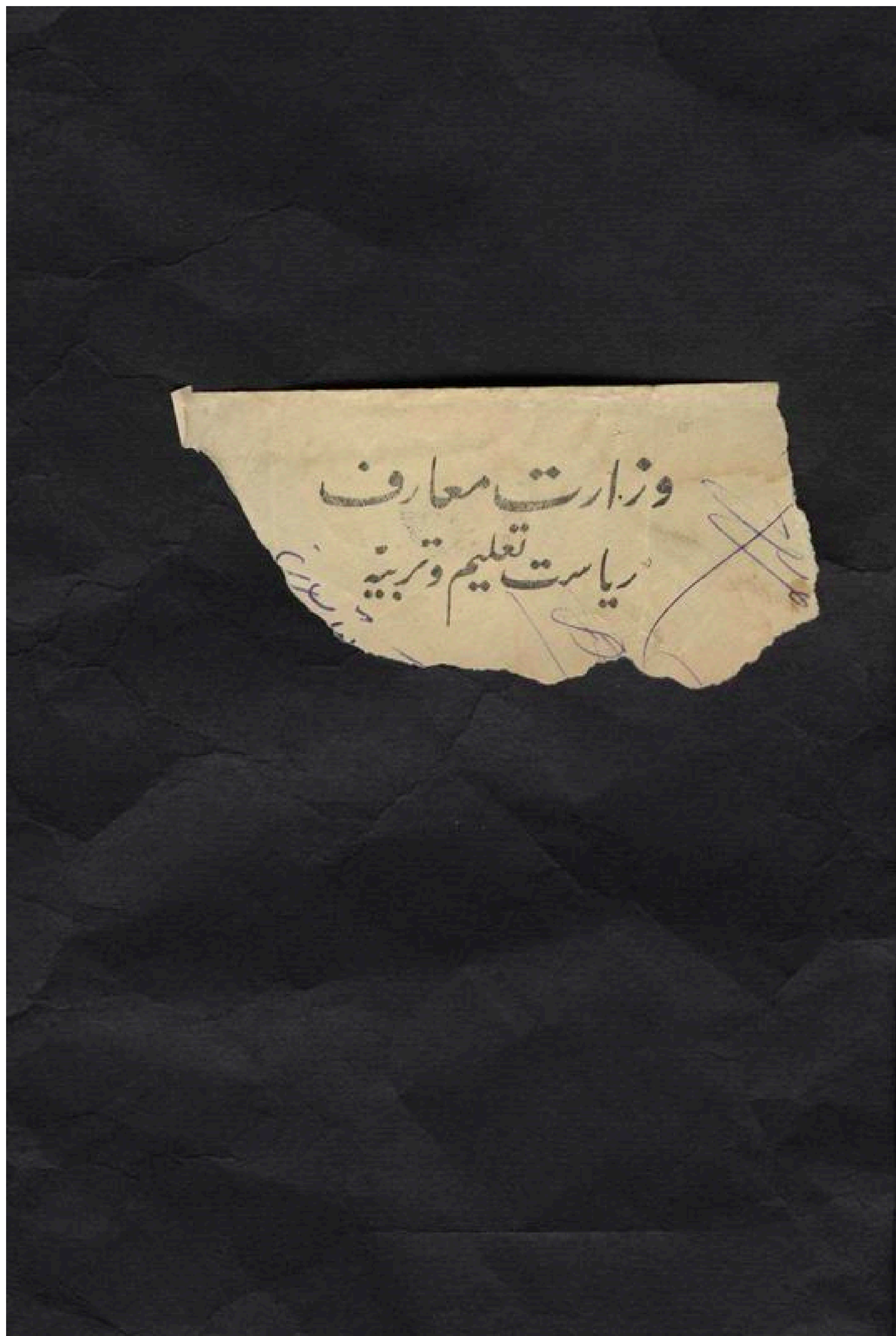
۱ ابتدای سوره یا تفریق بین السورتین ۰ گشته ترتیبش تکرار آیت تامش بدان

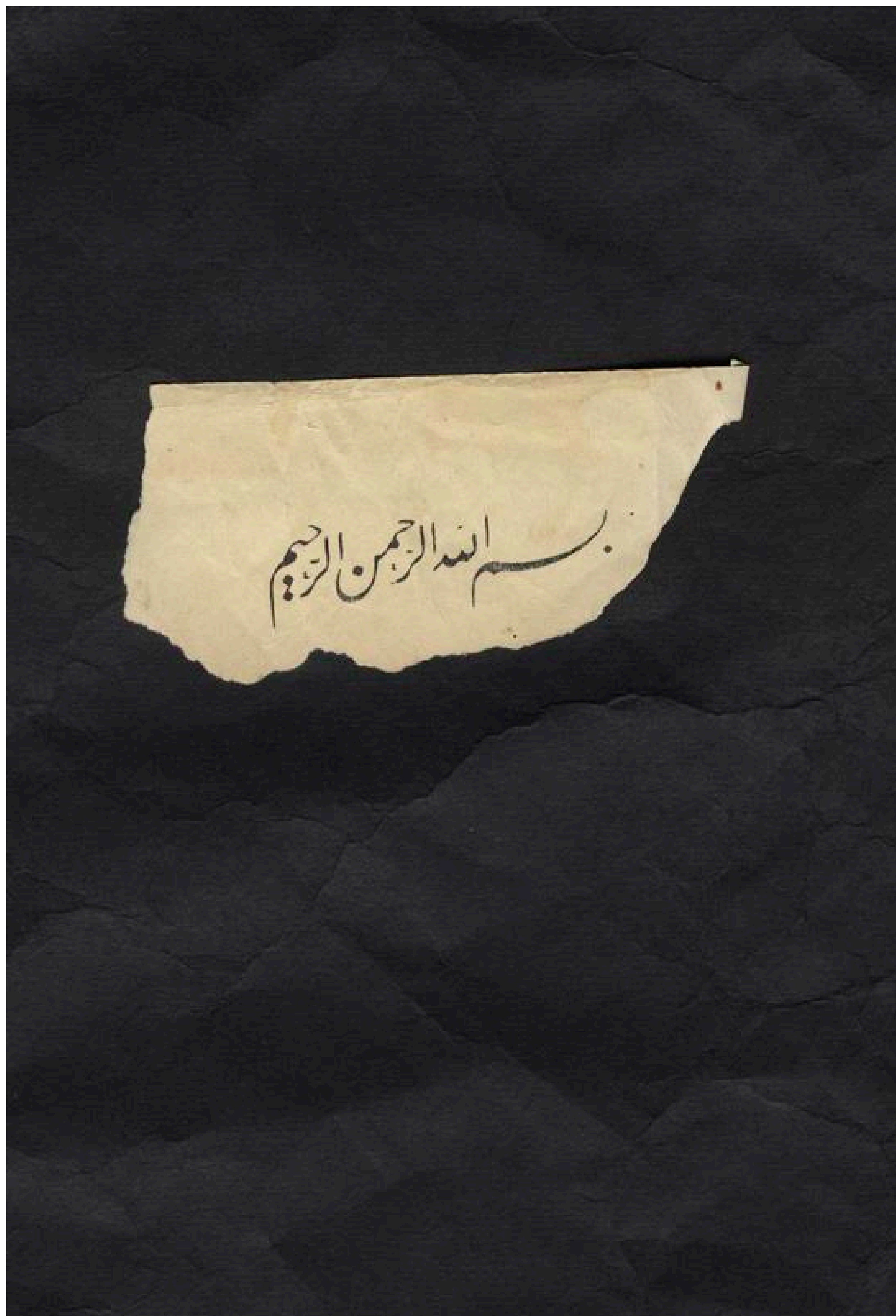
۲ شد تمام این نظم بر الحمد لله الصمد ۰ بر محمد باز میگویم درود درفشان

۳ نیز بر آل و بر اصحاب و جمیع التابعین ۰ هم برای قاریان و سامعان و کاتبان

۴ شد سواد و هم بیاضش در میان هر دو عید ۰ کن قبول نفعش از بهر عید خود رسان

۴۳


وزارت معارف
ریاست تعلیم و تربیه


بسم الله الرحمن الرحيم